

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۵ گفتار

مقدمه

پانزده گفتار مجموعه ای است مشتمل بر سخنرانی‌های استاد شهید آیت الله مطهری در زمان‌ها و مکان‌های مختلف که اولین بار ۲۲ سال پس از شهادت ایشان به صورت کتاب انتشار یافت. علیرغم آنکه مطالب متنوع و جذاب این کتاب، به دهه چهل هجری شمسی بازگشته و نیم قرن از بیان آنها می‌گذرد، اما از آنجا که از سرچشمه ناب و ازلی اسلام نشأت می‌گیرد هیچ‌گاه بوی کهنگی و مرور زمان را به خود نگرفته بلکه گویا همین امروز است که استاد به پرسش‌های بی‌پایان جوانان حقیقت‌جو پاسخ می‌دهند.

موضوعاتی چون ماهیت آزادی، اصل نیاز و چارچوب آن، توسعه و تکنولوژی و همخوانی دین با پیشرفت تمدن، قدرت تصنع و نفاق انسان، خطرهای تهدیدکننده جامعه اسلامی، شعار و تعظیم شعائر، خرافاتی‌گری بشر، شک و تردید در وجود انسان، حدود روابط انسانی مسلمین، نقش دین در تحولات تاریخ همه و همه مباحثی است که در عرصه علوم انسانی بسیار مورد توجه است و امیدواریم مورد توجه و استفاده شما قرار گیرد. چاپ ... این کتاب در ... توسط انتشارات صدرا به قیمت ... ریال منتشر شده است. گفتنی است در این مرور کوتاه، بعضی از گفتارها را جایجا کرده ایم تا پیوستگی و ارتباط مطالب، حفظ شود.

با ما همراه باشید

گفتار اول: اسلام و نیازهای جهان امروز

این سخنرانی در حدود سال ۱۳۴۷، در حسینیه ارشاد بیان شده است.

در ابتدای این گفتار، استاد مطهری با استفاده از آیه شریفه ... نکته بسیار مهمی را مطرح می کنند که کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

قرآن می فرماید: «فَأَمَّا الزُّبْدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ» یعنی در نظام آفرینش تنها چیزی باقی می ماند که مورد نیاز باشد و اثر مفیدی نسبت به سایر اجزای عالم داشته باشد و در غیر این صورت محکوم به زوال و فناست، در نظام آفرینش با جبر و زور نمی توان چیزی را نگه داشت. از سوی دیگر در ابتدای سوره حجر می فرماید: «أَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ أَنَا لَهُ لِحَافِظُونَ» یعنی قرآن تا ابد باقی خواهد ماند؛ و با مقایسه این دو آیه چنین نتیجه گرفته می شود که اسلام تا ابد مورد نیاز انسانها خواهد بود و الاً باقی نمی ماند.

شهید مطهری تاکید می کند اگر اسلام در ذات خود این قدرت را نداشته باشد که نیازهای جامعه بشری را رفع کند و اگر دین دواوی درد بشر نباشد ما و شما و هزاران حسینیه ارشاد دیگر نمی توانیم به زور نگهش داریم: «الْقَسْرُ لَا يَدُومُ» ولی اگر اسلام این قدرت را داشته باشد، باقی می ماند، و خدا فرموده است که چنین است و باقی خواهد ماند. تنها وظیفه ای که ما داریم این است که این احساس احتیاج را در بشر بیدار کنیم و این امر مورد نیاز را به این بشر محتاج عرضه بداریم.

البته گذشت زمان نیز نشان داده تنها قدرتی که می تواند نیازها و دردهای جهان امروز را شفا دهد، فقط و فقط اسلام است. بیشتر مشکلات بشر از ناحیه روح و درون و باورهای اوست اما علم در سطحی پایین تر از طبیعت بشر بوده و حکم ابزار را برای او دارد و هر قدر هم گسترده شود نمی تواند به تنهایی نیازهای روانی انسان چون آرامش، امنیت، عدالت و سعادت را تامین کند. تنها ایمان است که می تواند بر قلب و عقل انسان حکومت کرده او را به سوی خیر و صلاح رهنمون سازد. البته صرف ایمان کافی نیست. چون ایمان وسیله جذب روح انسان است اما باید یک کتاب آسمانی روشن و معتبر وجود داشته باشد که بتوان روی آن فکر کرد و به آن اعتماد نمود.

اما سؤال مهمی که اینجا مطرح می شود این است که اگر دین، نیاز فطری بشر بوده و قدرت پاسخگویی به نیازهای بشر را دارد، چرا عده زیادی از مردم از دین روی گردانند؟

پاسخ آنست که بشر در وجود حیوانی - انسانی خود نیازهای مختلف و بعضاً مخالفی دارد که البته همه آنها نشأت گرفته از طبیعت و فطرت اوست. اگر انسان بتواند این نیازهای فردی و اجتماعی را هماهنگ با یکدیگر و در حد خود اشباع کند اشکالی پیش نمی آید ولی اگر در موردی، احساس تعارض کند، یعنی یک حس درونی او را به انجام کاری تشویق کند و حس دیگری او را باز دارد، اینجاست که دچار تشویش و اضطراب می شود و در نهایت حس قوی تر پیروز خواهد شد.

متأسفانه عملکرد نابخردانه ارباب کلیسا در قرون وسطا باعث شد که تعارض عجیبی میان دین و دنیا و نیازهای معنوی با احتیاجات مادی احساس شود و اولین آفت این توهّم، روگردانی مردم از دین بود. تاریخ نشان می دهد، غرامت این حرکت اشتباه را اسلام پرداخت کرده است.

استاد مطهری این گفتار را چنین پایان می دهند که ما مسلمانان پس از آن که نیاز عالم بشریت را به دین اسلام دریافته و دانستیم چیز دیگری نمی تواند جایگزین آن شود، وظیفه داریم با تبلیغات صحیح و تعلیمات و تحقیقات منطقی، احساس نیاز به این پیام نجات بخش را در امتها ایجاد کرده و همچنین وسیله رفع نیاز را در حد اعلی فراهم نماییم. برنارد شاو نویسنده معروف غربی می نویسد: من پیش بینی می کنم اروپای فردا به دین محمد گرایش پیدا خواهد کرد.

گفتار دوم: قوانین اسلام در مقایسه با توسعه و تحول دنیای جدید

این سخنرانی در حدود سال ۱۳۵۰ در دانشکده الهیات دانشگاه مشهد ایراد شده و همخوانی قوانین اسلام با روند توسعه و تحول زندگی جوامع بشری را بررسی می کند، موضوعی که همچنان از دغدغه های اصلی جوامع اسلامی است و جالب است بدانید یکی از افرادی که استاد مطهری به همکاری ایشان در تدوین این بحث گسترده و زمان گیر اشاره می کنند مقام معظم رهبری به عنوان دوست مشهودی خود می باشند.

مهمترین مسائلی که در این موضوع مطرح می شوند عبارتند از: امکان و چگونگی هماهنگی قوانین دین اسلام با تحولات و نیازهای زندگی و تمدن امروزی که استاد مطهری دو جلد کتاب اسلام و نیازهای زمان بطور تفصیلی و مشروح بآنها پرداخته اند.

نخستین پرسشی که در میان این غوغای تحول و توسعه به اذهان جوامع دینی خطور می کند، آن است که آیا پیروی بشر از اسلام و احکام آن با قرار گرفتن او در مسیر توسعه و پیشرفت منافاتی ندارد؟

استاد مطهری طبقات اجتماعی دین داران را به سه دسته افراطی، تفریطی و معتدل چنین تقسیم می کنند:

۱. عده ای تنها اظهار علاقه مندی به دینداری کرده ولی همواره دنباله رو جامعه بوده و قدرت پیش بینی حوادث را ندارند معمولاً از تمدن و توسعه زندگی نیز بیزار بوده و به نام دین با آن مخالفت می کنند.

۲. طبقه ای از مسلمانان هم فریب تبلیغات و الفاظ روشنفکر مابانه و ظاهری غرب را خورده، به نام تمدن و توسعه علم، از دین و حقایق اسلامی بی‌بازاری می جویند و هر چیزی را که بوی قدمت بدهد مخالف پیشرفت و توسعه و محکوم به فنا می شمارند.

۳. طبقه معتدلی هم در جامعه اسلامی به چشم می خورد که معتقد است اسلام توانایی هماهنگی زندگی را با مقتضیات زمان و پیشرفت تمدن بشری دارد. بلکه بالاتر از آن ایمان دارند از خصوصیات اسلام توسعه این دین در جزئی ترین مساله زندگی بشر می باشد به گونه ای که اسلام هیچ شانی از شؤون زندگی را بی اعتنا نگذاشته و برای همه جنبه های زندگی در همه اعصار قانون وضع کرده است.

می دانیم انسان موجودی است که برخلاف دیگر مخلوقات حق ابتکار و تغییر و تحول زندگی به او داده شده، و واژه تغییر و توسعه تنها در حیطه زندگی انسان است که معنا می یابد. اما برخی تصور می کنند که قانون اصلی این جهان تغییر و حرکت است و هیچ چیزی ثابت نیست! این عده با عمومی دانستن قانون تغییر و تحول، دین را هم به عنوان یکی از اجزاء این عالم، متغیر و فانی شمرده و به این نتیجه می رسند که اسلام نمی تواند برای این جهان متغیر کاربرد دائمی داشته باشد!

پاسخ شهید مطهری این است که اصل «عمومی دانستن تغییر» اشتباه بود زیرا آنچه در این جهان، متغیر است پدیده های مادی و صوری جهان است ولی مثلاً قوانین ریاضی و منطقی هیچ گاه تغییر پذیر نیست. و اسلام از نوع ماده و پدیده نیست،

قانونی است که مدار زندگی بشر را تعیین می کند. همچنین: اسلام یک قانون وضعی و قراردادی هم نیست بلکه قانونی طبیعی و هماهنگ با فطرت و ساختمان طبیعت است که از طرف خالق هستی بیان شده و طبیعت بشر را در نظر گرفته است. شبهه دیگر این است که ریشه قوانین نیازمندی بشر است، نیازهای انسان نیز دائماً در حال تغییر و تحول است و هر روز نیازهای جدیدی پیدا می شود در نتیجه، قانون زندگی بشر باید متغیر باشد.

پاسخ استاد شهید این است که؛ برخی نیازها مربوط به شکل و صورت زندگی ماست که در حال تغییر است مثل انواع پوشش، تفریح، مسکن و مانند آن. اما نیازهایی هم وجود دارد که مربوط به روح و معنای زندگی انسان است مانند نیاز به پرستش، عدالت، نیکوکاری و مانند آن. این نیازها همواره ثابت و غیر قابل تغییر است و اتفاقاً قوانین ثابت اسلامی نیز برای این بخش از نیازهای ثابت وضع شده است. برای نظام بخشیدن به آن بخش متغیر، قوانین متغیر و قابل انعطافی وضع شده است که فقها و اسلام شناسان، وظیفه بیان آن را برعهده دارند.

شبهه دیگر این که: بسیاری از پدیده های زمان همان هاست که صد درصد محصول علم و تحقیق و عقل بشر می باشد، و هرچه پیش می رویم از اشتباهات بشر کاسته می شود، بنابر این پیروی و انطباق با تکنولوژی مدرن، امری ناگزیر و حتمی خواهد بود.

رویکرد شهید مطهری در این مورد آن است که اساساً انسان مجبور به هماهنگی با پیشرفت زمان است زیرا محال است که ابزارها و امکانات گذشته در شرایط امروزی به کار آید اما باید بدانیم، همه مظاهر تمدن و تکنولوژی، تنها منشأ علمی ندارد. برخی اوقات خود علم و پیشرفت آن، اسیر شهوت و جاه طلبی انسان می شود و پدیده ای که در آغاز محصول علم بشر بود، محکوم امیال و شهوتها می شود و در خدمت آنها قرار می گیرد. بنابراین زمانه و زندگی بشر، هم امکان پیشرفت دارد هم امکان انحراف.

پس این جمله که باید با مقتضیات زمان و پدیده های نو و اکثریت مردم هماهنگ بود غلط است. ما در مقابل زمان دست بسته نیستیم بلکه مسؤولیت داریم در برخورد با پیشرفت های علمی، بی دلیل مخالفت نکرده ولی با کسب بینش لازم، پیشرفت های زمان را از انحرافاتش تشخیص داده و با کژیها و آلودگی ها مقابله کنیم.

در پایان این گفتار زیبا، استاد مطهری به برخی از تدابیر موجود در دین اسلام می پردازند که توان هماهنگی آن با تحولات و پیشرفتهای را افزایش می دهد؛ نکات مهمی که در سه کتاب خاتمیت، ختم نبوت و اسلام و نیازهای زمان بصورت تفصیلی مطرح خواهد شد؛ شما عزیزان را به پیگیری آن مباحث دعوت می کنیم.

گفتار دوازدهم: روابط بین الملل

این سخنرانی در روز دوشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۵۴ یعنی سه سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی پیرامون یکی از قوانین حکومت آینده یعنی تعریف و تعیین حدود روابط افراد جامعه اسلامی با دیگر افراد ملل و در سمینار دبیران تعلیمات دینی منطقه غرب تهران ایراد شده است.

به گفته استاد مطهری، برخی در تحلیل محدوده این روابط ابراز می‌دارند: دین امری وجدانی و فردی است و نباید در روابط اجتماعی تأثیر بگذارد. بلکه انسان همواره باید در حال صلح و همزیستی با دیگران باشد و نباید نوع مذهبش بر روابط فردی و اجتماعی تأثیر بگذارد و حتی بالاتر از آن، این گروه به نام اصل روشنفکری و اصل صلح کل هر گونه پایبندی و دفاع از دین و تأثیر عقاید بر رفتارهای اجتماعی و اساساً تدین را نوعی حمایت بی منطق و تعصب بی جا تلقی کرده و آن را مردود می‌شمارند. در حالی که تعصب، تقلید و دفاع کورکورانه است؛ اما وقتی انسان به حکم عقل و منطق مطلبی را دریافت و به آن ایمان آورد، طبیعی است که آن داشته‌ها را در زمره باورهای خود قرار داده و از آن دفاع کند.

در پاسخ چنین برداشتی از روابط انسانی باید گفت؛ مسائل و داشته‌های درونی انسان را می‌توان از جهتی به دو گونه تقسیم کرد. گونه ای که از نوع مسائل سلیقه ای است و به ساختمان وجودی هر کس مربوط می‌شود. مانند عطر، غذا، رنگ و ورزش مورد علاقه هر کس. بدیهی است که در این نوع مسائل، انسان باید آزاد بوده و هر آنچه را که به نظر خودش خوب است انتخاب کند زیرا «خوب» در این گروه آن است که او انتخاب کرده و فقط برای خودش خوب است.

اما مسائل دیگری هم هست که چون از واقعیات سرچشمه می‌گیرد، از یک قانون و حساب مخصوص به خود برخوردار است و از جنبه فردی و شخصی بیرون می‌آید و به ذوق و سلیقه و پسند افراد مربوط نمی‌شود؛ مانند قوانین حاکم بر طبیعت یا ریاضیات یا مصالح اجتماعی.

حال به سؤال اول بحث بر می‌گردیم که آیا دین یک امر شخصی است؟ ممکن است این حرف در مورد برخی فرقه‌ها و مذاهب خودساخته یا تحریف شده درست باشد اما دین اسلام مدعی است که یک طرح و ایدئولوژی کلی منطبق بر قواعد واقعی انسان و جهان و با هدف مصلحت فرد و جامعه انسانی ارائه می‌کند؛ به این ترتیب از دایره امور شخصی و سلیقه ای خارج می‌شود و بصورت قانونی واقعی و عقلانی در می‌آید. این جاست که یک انسان مسلمان نباید نسبت به روابط خود با غیرمسلمانها بی تفاوت باشد و با هر چه که ممکن است عقیده و ایمان او را به خطر بیندازد، حساسیت و احتیاط برخورد می‌کند.

البته لازم است برای تکمیل این بحث، کتاب ولاءها و ولایتها را نیز مرور کنیم. امیدواریم با ما همراه باشید.

این است که در عین اینکه برای قبول دین داریم لا اکراه فی الدین..... لا اکراه فی الدین. ص ۲۵۸-۲۵۹

گفتار چهار و پنج: نهضت آزادی بخش اسلام

گفتار چهار و پنج این کتاب به سخنرانی های استاد مطهری در ۱۷ و ۱۸ مهرماه ۱۳۴۷ شمسی اختصاص دارد که در حسینیه ارشاد تهران به مناسبت بعثت پیامبر اکرم باموضوع نهضت آزادی بخش اسلام ایراد شده است.

یک دعوت صحیح به هر مرام و مسلکی، باید از قاعده حسن ابتدا و حسن ختام برخوردار باشد تا اثر خوبی بر مخاطب خود بگذارد. یعنی اولین جمله ای که دعوت کننده ابراز داشته و به گوش مردم می رساند باید از حسن ابتدا برخوردار بوده، نماینده اجمالی از مجموع تعلیمات او باشد و همچنین ساده، بلیغ، اصولی و اساسی بیان شود والا هر قدر هم آن مکتب قوی و نیرومند باشد اثر خوبی نخواهد داشت.

اسلام بر خلاف مکاتب فلسفی، از نفی شروع می کند و به اثبات می رسد. نفی و اثباتی که توأم با یکدیگر است: «لا اله الا الله» دعوت اسلام از اینجا شروع شد یک دعوت مرکب از دو جزء سلب و ایجاب. نیم اول این دعوت عصیان و تمرد است و نیم دیگر تسلیم و انقیاد. عصیان و کفر به طاغوت و ماسوی الله و ایمان و تسلیم نسبت به حق.

به همین دلیل است که اسلام توانست آزادی واقعی به مردم و بشریت بدهد. زیرا بشر و هر موجودی جز ذات حق، نمی تواند از حکومت هر قوه و نیرویی آزاد مطلق بوده و محکوم هیچ قدرتی نباشد. اما یگانه عامل معنوی و روحی که اگر بر وجود انسان حکومت کند حکومت او عین آزادی است و آن حکومت دیگر برای او بردگی و اسارت و محکومیت و ذلت و سرافکندگی نخواهد آورد حکومت الهی است.

این بندگی یگانه بندگی است که همه مانع ها و سدها را برمی دارد و جاذبه او انسان را به طرف بالا می کشاند. و الا شعار قرار دادن آزادی و حریت کار آسانی است. جهان امروز از طرفی با متزلزل کردن پایه اصلی آزادی یعنی ایمان به خدا، ارزش انسان را پایین می آورد و مقام انسانیت را انکار می کند و از طرف دیگر همین انسان را که فلسفه زندگی او را سودجویی و منفعت طلبی می داند و یک حیوان تکامل یافته معرفی می کند یعنی حیوانی که با حیوانات دیگر چندان فرقی ندارد و فقط یک درجه حیوانتر از آنهاست! و زندگی را هم تنازع بقا می داند و آنگاه از این انسان توقع دارد که به آزادی، حیثیت، شرافت و حقوق دیگران احترام بگذارد و این هرگز ممکن نیست.

استاد مطهری در ادامه، مبانی آزادی اسلامی یعنی خدانشناسی و شناخت انسان نسبت به خود و همچنین عوامل سلب آزادی و راههای دفع آن موانع را به طور مبسوط توضیح می دهند و عوامل سلب آزادی را در سه ناحیه افراد سلب کننده، گروه سلب شده و همچنین قوانین و تشکیلات اجتماعی، بررسی می کنند.

آنچه زمینه سلب آزادی از دیگران را در درون انسان ایجاد می کند سودجویی و قدرت است. آنچه زمینه ساز سلب آزادی افراد ضعیف است، سستی و بی تفاوتی درونی و ضعف و عدم قدرت بیرونی برای احقاق حق است. همچنین قوانین اجتماعی و تشکیلات یک جامعه هم ممکن است به گونه ای شکل گرفته باشد که افراد اجتماع نتوانند آزادی خودشان را تامین کنند. و جالب آن است که اسلام برای همه این بخشها دستورات آزادی بخش دارد:

در ناحیه سلب کنندگان آزادی در دو جهت دخالت کرده: یکی از ناحیه محدود کردن قدرت و دیگری در ناحیه تعلیم و تربیت روح و ایجاد ایمان قوی در افراد نیرومندی که به حکم طبیعت، سود جو هستند تا از این طریق جلوی سودجویی آنها گرفته شود.

اسلام به قوی می گوید در برابر ذات پروردگار مراقب رفتارت باش و دچار احساس قدرت کاذب در برابر ضعیف نشو که قدرت تو در برابر خدا هیچ است و خدا ناظر بر اعمال ما است. پس هم از راه ایمان به خدای عادل و حکیم و قوی و شدید العقاب و هم از راه محدودیت قدرت ها می توان آزادی را ایجاد کرد.

همچنین اسلام با سلب شدگان آزادی برخورد کرده، به شدت با زبون پروری مبارزه می کند و به همان درجه که مخالف ظالم است، زبونی را که در مقابل ظالم تسلیم است دشمن می دارد. اسلام به ضعیف می گوید قوی شو و حق خودت را بگیر. هیچ دینی مانند اسلام پیروان خودش را به قوت و احقاق حق دعوت نکرده است. دینی که در آن امر به معروف و نهی از منکر و جهاد دارد هرگز دعوت به زبونی نمی کند.

در زمینه قوانین نیز وقتی که ما قرآن را مطالعه می کنیم می بینیم مسأله ظلم و آزار افراد به یکدیگر و فتنه در اجتماع بسیار مطرح شده است. زیرا از آنجا که انسان، مختار و آزاد آفریده شده، قدرت قلب حقایق و نفاق را داراست، و علم و دانایی نیز چون در خدمت منافع فردی انسان است، نمی تواند جلوی تجاوز افراد بشر را بگیرد. به همین دلیل است که علیرغم آن که بشر امروز ارزش آزادی را برای خودش درک کرده و برای به دست آوردنش تلاش می کند ولی باز به نتیجه نمی رسد.

اینجاست که با تمام وجود می توان گفت تنها اسلام و قانون الهی است که قادر است با دو مشخصه صداقت و قدرت نفوذ و تسلط بر احساسات مردم و خاشع کردن دلها، نوید آزادی واقعی را در گوش انسانها زمزمه کند.

گفتار سیزدهم: نجات و آزادی بشر

این سخنرانی در شب مبعث سال ۱۳۴۹ در محل کانون اصفهان پیرامون نجات بشر ایراد شده است. چرا که بعثت پیامبر واقعاً روز نجات و آزادی بشر بوده و هیچ روزی به این اندازه در نجات واقعی انسان از بندگی و بردگی تأثیر نداشته است.

چنانچه در گفتار پنجم و ششم بدان اشاره شد آزادی یعنی رها بودن از قید و بندهایی که جلوی رشد و تکامل و فعالیت های آدمی را به سوی کمال بگیرد. به عبارت دیگر از آنجا که انسان موجودی بالنده و رو به سوی کمال است احتیاج دارد که در مسیر او مانعی وجود نداشته باشد. این آزادی برای حیوان و گیاه هم در حدّ نبود مانع قابل تعریف است؛ یعنی گیاه و حیوان همین که مانعی در برابرشان نباشد به سوی کمال وجودی خود حرکت می کنند.

اما تفاوت مهم انسان آنست که مختار، مسؤول و آزاد آفریده شده و سرنوشتش به خودش واگذار شده. از این رو، انسان برخلاف دیگر موجودات، خود باید عوامل رشد خود را فراهم کند. یعنی اولاً دارای روحیه عصیان و مخالفت برای مبارزه با موانع باشد و ثانیاً در همان حال باید موجودی مسلم و اهل انضباط و اطاعت باشد. زیرا عصیان بدون تسلیم، هرج و مرج را به دنبال دارد و تسلیم همه جانبه نیز اسارت در بند شیاطین را. اینچنین است که دو رکن آزادی حقیقی در عصیان و تسلیم خلاصه می شود: کفر به طاغوت و هرچه غیر خداست و ایمان به ذات باری تعالی و تسلیم در برابر او.

مطلب دیگری که استاد مطهری در این خطابه مطرح می کنند مبانی آزادی است. خوب است بدانیم آزادی تنها یک شعار و ادعا نیست بلکه دارای یک سلسله اصول، مبانی، اقسام و شرایط است که تا در روح افراد و اجتماع بشری پیاده نشود و جامه عمل نپوشد، آزادی واقعی حاصل نخواهد شد.

یکی از این اصول حیاتی تقسیم آزادی به دو قسم معنوی و اجتماعی و تلاش برای پیاده کردن هر دو نوع آن در جامعه است. آزادی معنوی آنست که انسان در درون خودش موجودی آزاد باشد. در حقیقت، انسان گرفتار جهالت ها، خرافات و تعصب ها و انسان اسیر شهوات و وابستگی های حیوانی، از آزادی معنوی و کامل برخوردار نیست.

برنامه اسلام در زمینه آزادی معنوی و مسائلی پیرامون تزکیه نفس و آزاد کردن عقل و فکر از خرافات و تمرین تفکر دادن به عقل از طرفی و آزاد کردن عقل و اراده از تعقلات و وابستگی های حیوانی بسیار روشن است.

من همین قدر به شما عرض کنم... به آزادی اجتماعی برسد. ص ۲۷۸

آزادی اجتماعی هم به معنای رهایی از قیود و محدودیت ها، اختناقها، سخت گیری ها و مانع های بیرونی است که افراد بشر، خودشان در جامعه برای خود ایجاد می کنند. استعمار و استثمار در نتیجه همین اسارت هاست که رخ می دهد. اسلام برای این مسأله اهمیت قائل است و جزء مهمی از رسالت پیامبران، الغاء این اسارت و بردگی و رساندن همه افراد بشر به آزادی اجتماعی بوده است.

اسلام در این رابطه، نه تنها ظالم را با تربیت و محدود کردن قدرتش، هدایت می کند، بلکه زمینه پذیرش ظلم را هم که همان تن دادن مظلوم به ستم می باشد، از بین برده و به او فرمان دادخواهی و فریاد در مقابل ظلم را می دهد تا در مسیر برپایی آزادی اجتماعی، هر گونه زمینه ظلم و ستم از متن جامعه دینی رخت برکند.

گفتار چهاردهم: نقش دین در تحولات تاریخی

تاریخ دین و مذهب، همواره با تاریخ بشر توأم بوده، و تا آنجا که می شود از بشر و زندگی بشری سابقه ای به دست آورد، از دین و مذهب هم در همانجا نشانه ای پیدا می شود. سؤالی که اینجا مطرح است و استاد مطهری در شب های آخر دهه محرم سال ۱۳۵۲ در مسجد امیرالمؤمنین تهران، به آن پرداخته اند، بررسی نقش پیش برنده یا بازدارنده دین در این تاریخ پر هیاهوی بشری است.

برای ورود به این بحث مهم تاریخی نیازمند سه مقدمه هستیم. اول آنکه بدانیم، بشری که دارای زندگی اجتماعی بوده و در اثر این زندگی اجتماعی تمدن و فرهنگی به وجود آورده است، در حرکت اجتماعی اش هیچ گاه در جا نزده، به یک حال باقی نمانده و به عقب هم باز نگشته است. بلکه دورنمای حرکت جامعه انسانی علیرغم پستی بلندی های فراوانش، مثبت ارزیابی شده و مانند رشد جسمی و فردی اش، از ضعف به سوی رشد و تعالی، نموداری صعودی دارد.

دوم آنکه تمدن بشری در یک منطقه خاص به وجود نیامده، از فرهنگی به فرهنگ دیگر نقل و انتقال دارد. تاریخ نشان می دهد تمدنی که انسان در طول چند هزار سال موفق به تشکیل آن شده، هر از چند گاهی از یک نقطه زمین و از یک نژاد بشری غروب یافته و در جای دیگر طلوع کرده است.

مقدمه سوم آن که در این تمدن بشری و زندگی اجتماعی تضاد، کشمکش و تنازع به صورت های مختلف، مشخصه ثابت و دائمی شمرده شده و همواره در زندگی اجتماعی این اشرف مخلوقات به چشم خورده است. تا جایی که برخی معتقد شده اند از آنجا که عامل تحرک تضاد بوده و سکون در زندگی بشر به معنای مرگ می باشد، تضاد و مخالفت جزء ضروری حیات بشری محسوب می شود.

اما قرآن مجید، آینده بشر را آینده ای سرشار از صلح و آرامش معرفی می کند و این زمین که اکنون مورد کشمکش ناپاکان و مظلومان است پس از پیروزی حق بر باطل، از آن پاکان خواهد شد و این مؤمنین هستند که وارث مطلق زمین می شوند. چنانچه می دانیم، این جامعه ایده آل اسلامی در عصر حکومت دولت ولی عصر(عج) محقق خواهد شد.

آنچه مهم تر از اصل وجود این تنازع ها بوده و نیازمند بررسی است، ماهیت این تضادهاست. برخی معتقدند همه جنگ ها بر سر منافع شخصی بوده و جز منافع، چیز دیگری بر تاریخ بشر حکومت نمی کند. اما واقعیت آنست که بشر می تواند به این مرحله از کمال برسد که پس از ایمان به یک حقیقت، در راه دفاع از آن، با منفعت طلبان و سودجویان تنازع داشته و بجنگد تا جایی که منافع خودش را هم فدای آن ایمان و هدف مقدس کند.

این است که قرآن همیشه... می دهد ص ۳۰۲

گفتار پانزدهم: نقش حادثه کربلا در تحول تاریخ اسلام

بحث تاریخی شهید در نقش دین در تحولات تاریخی بدان جا رسید که بدون شک پذیرفتیم انبیا به عنوان آورندگان دین، همیشه در تحولات تاریخ از جایگاهی شگرف و عظیم برخوردار بوده و قدرتی بزرگ تشکیل می داده اند. اما سؤال اینجاست که این عملکرد قدرتمندانه در جهت کمال انسان بوده یا در جهت خلاف آن؟

البته متأسفانه نوار دوم این بحث به هم پیوسته در دست نبوده و ما ادامه این موضوع تاریخی را از نقش حادثه کربلا در تحول تاریخ اسلام پی می گیریم. گفتنی است این قسمت از بحث در شب عاشورای حسینی ایراد شده است.

استاد مطهری با ذکر این حقیقت که اگر یک فرد در تاریخ زمان خودش تأثیر و نقش مفیدی نداشته و آینده را نسازد عملاً بهتر است بگوییم در تاریخ نبوده و وارد نشده است، سیدالشهدا را قله ای بسیار مرتفع و از سازندگان بزرگ تاریخ بشریت می داند که تحول بسیار بزرگی در تاریخ اسلام به وجود آورد. کاری که یک پیامبر انجام می دهد مبارزه مستقیم با کفر و شرک است؛ اما امام در عمق حوادث نفوذ کرده و با رهبری و هدایت خویش، دین خدا را از خطرات بزرگ نفاق و جریان های انحرافی حفظ می کند و بدین ترتیب نگه دارنده جریانی است که پیامبر به وجود آورده است.

در چنین شرایطی است که حسین بن علی (ع) قیام کرد و تحولی در امت اسلام به وجود آورد. ابا عبدالله به مردم غافل و دور شده از مکتب پیامبر، هشدار داد و با خون خود به آنها فهماند که اسلام این نیست که بنی امیه می گوید؛ از آن روز دیگر مسأله خلافت حاکمان جامعه دینی، از خود اسلام جدا تلقی شد. البته بحث عمیق و همه جانبه در مورد ماهیت و اهداف قیام عاشورا در کتاب حماسه حسینی مرور شد.

نزدیک غروب است.... خلوت کنم ص ۳۲۷-۳۲۸

گفتار سوم: غدیر و خطری که مسلمین را از داخل تهدید می کند

چه شد با آن همه تأکیدات و فرمایشات پیامبر در زمینه خلافت علی علیه السلام، این موضع به اجرا در نیامد و مسلمانان به وصیت پیامبر در مورد علی علیه السلام عمل نکردند؟ این پرسش مهم، سؤالی است که بررسی نظرات و یافتن پاسخ صحیح آن، موضوع خطابه استاد مطهری در مسجد چهارسوق نجف آباد، در شب عید غدیر سال ۱۳۴۷ هجری شمسی، قرار گرفت. ایشان مانند بسیاری از موضوعات علمی، ابتدا نظرات مطرح شده را مطرح و ه ریک را نقد و بررسی می کنند تا کم کم ذهن شنونده را به پاسخ صحیح نزدیک کنند:

نظر اول: برخی گمان می کنند مسلمین پس از رحلت پیامبر اکرم، یک مرتبه همه نسبت به اسلام و پیامبر تمرد جسته و طاغی شدند و روی تعصبات قومی و عربی به این نتیجه رسیدند که همه از اسلام روی برگردانند اما وقایع بعد از وفات این چنین عملکردی را نشان نمی دهد. و الا باید مردم عرب به جاهلیت اول و بت پرستی خود باز می گشتند نه اینکه تنها به امامت امیرمؤمنان تن ندهند.

نظر دوم آنست که مسلمین نسبت به اسلام تمرد نجستند بلکه همگی به دلایل خاصی نسبت به این دستور پیامبر متمرّد شدند و دلایل مختلفی موجبات این تمرد را فراهم آورد مانند کینه هایی که از علی به دل داشتند و یا حالت جدّیت، صلابت و انعطاف ناپذیری علی علیه السلام یا این که نمی خواستند نبوت و امامت در یک خاندان جمع شود.

اما از نگاه شهید مطهری ریشه یابی صحیح آنست که مسلمین در این مسأله اغفال شدند. یعنی گروهی اندک اما متمرّد و منافق، عامه مسلمین را در این مسأله بدون آنکه خود بفهمند که از راه منحرف شده اند، اغفال کردند. به همین دلیل است که پیامبر از ناحیه فقر اقتصادی بر امت خویش ابراز نگرانی نمی کند بلکه آن کج فکری، بد فکری، بداندیشی و جهل و نادانی امت است که مورد بیم رهبر دین می باشد. زیرا آن عده قلیل منافق زیرک، تنها به مدد همین اکثریت جاهل، ساده دل و بی بصیرت است که می توانند منویات شیطانی خویش را در جامعه اسلامی به کرسی بنشانند و باز به همین دلیل است که خداوند متعال در آیه «الیوم یئس الذین کفروا من دینکم» هشدار می دهد که نه از ناحیه کفار بلکه از جانب خود بر مکتب خویش بترسید؛

به این که اخلاق و ملکات اعمال شما در اثر فریب و غفلت، عوض شود و من هم به حکم سنت سلب نعمت، با مشاهده از صلاحیت افتادنتان، نعمت دین را از شما بگیرم. این سنت الهی از ازل تا ابد بر جامعه انسانی حکم فرماست. یعنی در هر زمانی اگر مردم مسلمان، بصیرت، آینده نگری و توان پیش بینی فتنه قبل از وقوع را از دست داده و ظاهربین شوند، آن وقت است که برای اسلام خطری جدید پیش می آید

از عرایض خودم نتیجه گیری بکنم حادثه سقیفه مخصوص زمان صدر اسلام نیست همیشه چنین است همیشه اگر آسیبی به مسلمین رسیده و می رسد از همین جاست آن چیزی که برای ما اسباب خوشحالی است این است که در طبقه جوان

ما یک نهضت دینی پیدا شده است امیدواریم که اینها بینش و دین را توأم با یکدیگر داشته باشند و تحویل جامعه بدهد که بعد ما دوباره برگردیم به همان عزت و شوکت اصلی خودمان.....پیرو علی ص ۷۵-۷۶

گفتار ششم و هفتم: نفاق

این دو گفتار در حدود سال ۱۳۵۰ در مسجد الجواد تهران پیرامون موضع نفاق بیان شده است.

نفاق یعنی کفر زیر پرده و منافق کافری است که کفر خودش را پشت پرده مخفی می کند و به همین دلیل فکر و اندیشه اش یک جور و زبانش جور دیگر است و بر ضد آن عمل می کند. از مختصات قرآن کریم در مقایسه با دیگر کتب آسمانی این است که نقطه مقابل طبقه مؤمنین را نه در یک طبقه بلکه در دو دسته مختلف تقسیم می کند: دسته ای که گاهی آنها را کافران یا مشرکان می نامد که در ظاهر و باطن به طور صریح مخالف دین هستند و دسته دیگر که آنها را منافقان نامیده و برای اینها حساب جداگانه ای باز کرده است.

این زنان و مردان منافق از نگاه قرآن به صورت افرادی جدا از هم نیستند، بلکه به صورت دسته ای متشکل و همفکرند که همبستگی خاصی میان آنها وجود داشته و نقشه و عملشان درست ضد مؤمنین است.

استاد مطهری در تبیین ریشه نفاق در انسان می گویند: یکی از ویژگی های فطری خاص بشر، قدرت تصنع است. یعنی به انسان چنین توانایی اعطا شده که برخلاف دیگر موجودات می تواند ظاهر خودش را برخلاف آنچه در باطن دارد بسازد و آنچه را که در درون دارد پنهان کند و هر چه بشر بیشتر تکامل پیدا می کند قدرت و توانایی های او بر اعمال تصنع و نفاق افزایش می یابد. این قدرت خدادادی اگر در مسیر مناسب خود مانند پنهان کردن غصه ها به کار رود برای انسان نوعی کمال محسوب شده و مطلوب است. اما اگر مایه گمراهی و فریب دیگران شود نامطلوب است و خطر آن به دلیل مبهم بودن عقیده طرف، از خطر کفر برای جامعه اسلامی بیشتر است. مقایسه زمان حیات و حکومت پیامبر با تاریخ امامت و رهبری امیرالمؤمنین حقیقت این خطر را کاملاً روشن می نماید.

استاد مطهری در بیان راه چاره و مقابله با نفاق، چنین ادامه می دهند که تا این توانایی در خلقت آدمی نهاده شده نفاق و دورویی هم میدان جولان و خودنمایی خواهد داشت پس نمی شود منافق را از میان برد اما می توان بصیرت و بینش مؤمنین را در مبارزه با نفاق دورویان ارتقا بخشید تا امت اسلامی فتنه ها را قبل از وقوع تشخیص دهد و توان هر گونه فریبکاری را از جبهه دشمن بگیرد. چه، امت جاهل و ضعیف در تجزیه و تحلیل، خوراک خوب و زمینه مناسبی برای نشو و نمای منافقین می باشد.

جای بسی تاسف است بگوئیم، حادثه کربلا را همین دو عامل به وجود آورد؛ مردم جاهل و نادان، ابزار دست ابن زیادهای زیرک قرار گرفتند به گونه ای که به فرموده امام سجاد(ع) افرادی که در کربلا جمع شدند به قصد قربت فرزند پیامبر را کشتند. یعنی منافقین آن زمان، از همان مؤمنین دوست دار اهل بیت و معتقد به پیامبر و آل علی، لشکری علیه امام حسین علیه السلام به وجود آوردند. این حادثه بزرگ، مایه عبرت تاریخ است.

از جمله های روز عاشورا یکی آن خطبه خیلی عجیب است که من اگر صد هزار بار آن را بخوانم..... ناراحت کننده تر بود.ص

استاد مطهری در خطابه بعدی و در دنباله بحث نفاق به مناسبت آنکه منافقین از شیوه رهبری پیامبر ایراد می گرفته و مدعی بودند ایشان زیاد به حرف پیروان خود گوش می دهند، به شیوه های گوناگون رهبری اشاره کرده، بیان می دارند: نوع مدیریت برخی افراد به گونه ایست که همواره رأی و فکر او، در دست دیگران است به گونه ای که همواره عقیده اش عقیده آخرین کسی است که با او ملاقات کرده است! بدیهی است از آنجا که دیدگاه های افراد گوناگون همواره مختلف و ضد و نقیض یکدیگر است و فرد باید توان تصمیم آخر را داشته باشد، این افراد ضعیف هیچ گاه نمی توانند گروهی را رهبری کنند و تنها ملعبه دست دیگران قرار می گیرند.

البته گروهی از رهبران هم به خلاف نوع اول، شخصیت افراد را به هیچ نحو به حساب نیاورده، برای هیچ کس احترام قائل نمی شوند و افراد را کوچک تر از آن می بینند که بخواهند به حرف آنان گوش دهند. این نوع رهبری هم عیب بزرگی است و رهبری ماندگاری نمی تواند محسوب شود. زیرا از افراد اطاعت می خواهد و بس و مردم تحت نظر او اصلاً امید ندارند که به حرفشان گوش کند.

اما، رهبری حقیقی اداره کردن روحیه افراد و به حرکت درآوردن و تابع کردن افراد در برابر تصمیم و اراده خود است که این امر، کار هرکسی نیست. رهبر واقعی کسی است که به حرف ها گوش کند ولی در تصمیم خودش، تابع واقعیت و مصلحت است. پیامبر در تصمیم گیری ابتدا حرف همه حتی افراد دروغگو را گوش داده و بی اعتنایی نمی کرد یا آبروی طرف را نمی برد (زیرا اسلام به ما دستور می دهد تا هر حدی که برایمان مقدور است حمل بر صحت کنیم) البته به حرف آنها هم ترتیب اثر نمی داد اما خوب نظر افراد را می خواست و در آخر خود تصمیم می گرفت و پس از تصمیم آخر، دیگر کسی نمی توانست رأی ایشان را تغییر دهد.

استاد مطهری در پایان، منافقین صدر اسلام را به دو گروه تقسیم کرده، توضیح می دهند: برخی افراد امت پیامبر، از همان ابتدا اسلام را به صورت ظاهر پذیرفته و منافقانه علیه دین تلاش کردند؛ اما برخی دیگر اول کار مؤمن بودند بعد تحت شرایطی به نفاق روی آوردند. مصداق این نفاقی گری ماجرای جنگ تبوک است که شهید مطهری به طور مبسوط به آن اشاره می کنند.

گفتاریازدهم: جستجوی حقیقت

به طور یقین در انسان یک حس و محرک درونی وجود دارد که در برخورد با اشیاء می خواهد آن را بفهمد و کاوش کند. این خاصیت درونی حقیقت جویی نام دارد. همین حس است که بشر را به دنبال فلسفه ها و علوم مختلف کشانده است. البته ناگفته نماند، از آنجا که علم کلید انسان برای زندگی بهتر است یکی از علل دانش طلبی تأمین نیازها هم هست. ولی این حس هم در بشر وجود دارد که می خواهد از هر چیزی تا حد امکان سر در بیاورد و حقیقت را بفهمد و می توان گفت که خود فهمیدن و کشف حقیقت، مورد علاقه انسان است.

علاوه بر این، انسان در ابتدای حیات خود با یقین و ایمان متولد نمی شود و در ورود به دوره بلوغ هم با یقین گام بر نمی دارد. بلکه یقین امری است که باید برای انسان حاصل شود از این رو برخی شک ها از آن جا که دالان و معبر خوبی برای رسیدن به یقین و ایمان است شک مقدس و خوب نام می گیرد. زیرا تا انسان از این دالان عبور نکند و از آن نگذرد به آن سر منزل عالی یقین نخواهد رسید.

قرآن هم وقتی دعوت می کند که رشته تقلید را از گردن دور بیندازید در حقیقت به شک دعوت می کند. یعنی تردید کنید در آنچه که از پدران و مادران و محیط خود فرا گرفته اید. تردید کنید تا بتوانید تحقیق کنید. تا زمانی که انسان در عقائد و سنتهای پدران و مادران خودش تردید نکند نمی تواند تحقیق کند. پس شکی که مقدمه تحقیق باشد شک خوب و مقدس است. و البته خداوند تعهد کرده که قلب و روح کسانی را در راه جستجوی حقیقت تلاش می کنند به حقیقت هدایت خواهد کرد.

البته باید بدانیم دالان تنها محل عبور است و جای توقف نیست. به عبارت دیگر، شک مقدس حکم یک درد روحی را دارد که به عنوان اعلام نیاز انسان به درمان خلأهای روحی، به حال انسان مفید است. اما اگر همین شک خوب، محل سکونت شده و مانند یک بیماری شکل و سواس به خود گرفت، و انسان را به سوی حق طلبی راهنمایی نکرد، شکی غیرمقدس است. این گونه شک ها پایه و اساسی نداشته و بیماری عقلی محسوب می شود که راه درمان آن در فروع دین، اعتنا نکردن و در اصول دین، عمل و عبادت است.

مطلب دیگر آنکه افراد از نظر شک و یقین در دوران زندگی خود دوران مختلفی را تجربه می کنند؛ بدین معنا که آدمی در اوان کودکی معتقداتی را در بست و بدون احتمال خلاف می پذیرد؛ اما در دوره بلوغ یا بالاتر، به دانسته ها و باورهای قبلی خود شک می کند. این تردید همان حالتی است که باید رهبری و هدایت شود تا باورهای درونی فرد را محکم تر کند.

استاد مطهری در پایان این گفتار زیبا که در ایراد کردند، همین حالت شک و یقین فردی را در اندازه اجتماعی بررسی کرده می گویند: اجتماع هم گاهی یک دوره بحران و انتقال را طی می کند. مثلاً یک تحول ادبی یا فرهنگی یا فکری پیدا می شود و سوال های جدیدی برای جامعه پیش می آید که قبلاً به ذهن آن ها خطور نمی کرده؛ اینجاست که مسؤولیت

رهبران دینی جامعه ایجاب می کند با هدایت جامعه و پاسخ دادن به پرسشها، این مرحله عبور را به سلامت گذرانده و به سر منزل یقین نائل شوند.

پس از شک مقدس نباید ترسید ولی به شرط آنکه آن کسی که شک می کند شک را منزل و موقف خود قرار ندهد معبر و دالان قرار بدهد و به شرط آن که اجتماع آمادگی داشته باشد برای اینکه این درد روحی را پاسخ بگوید. ص ۲۲۷

گفتار نهم و دهم: لزوم تعظیم شعائر اسلامی

یکی از دستورها و مقررات اسلامی که شامل همه مسلمانان است مسأله لزوم تعظیم و بزرگ شمردن شعارهای اسلامی است. همان موضوعی که استاد مطهری پیرامون آن در سال ۱۳۵۰ در مسجد الجواد تهران بدان پرداخته است.

شعار عبارت است از چیزی که وابستگی انسان را به یک گروه، مکتب، حزب و جمعیت معین اعلام کند. این اعلام وابستگی معمولاً در جنگها و جدا کردن خودی از دشمن، کارکرد خود را نشان می داد یا زمانی که گروهی می خواستند مرام خود را به مردم اعلام کنند مانند شعار یالثارات الحسین برای گروه توابین. اما امروزه در جنگها با تغییر ابزار و وسایل جنگی و نبود جنگ تن به تن، از شعار لفظی کمتر استفاده می شود و استفاده از شعار، رنگ یا لباس مخصوص بیشتر در میدان های ورزشی جهت اعلام وابستگی آن تیم به یک کشور و گروه خاص کاربرد دارد. البته یک سلسله شعارهای ملی، مانند پرچم و نشانه های مخصوص به هر کشور همواره مورد استفاده ملل مختلف جهان بوده است.

حال ببینیم اسلام چه شعارهایی دارد؟ اسلام بعنوان یک دین اجتماعی که در جمیع شؤون زندگی، نظر و مقررات مخصوص به خود را دارد، شعارهایی هم دارد که یک مسلمان علاوه بر تحکیم عقاید و عمل به احکام و اخلاق خود، باید با این شعارها هم زندگی کند و زندگی خودش را با این شعارها زینت بخشد و با نشانه های ظاهری نیز وابستگی خود را به دین اسلام اعلام کند. با این کار به دیگران می گوید که ایمان به خدا، اثراتی در ظاهر او ایجاد کرده که نه تنها ابایی از ابراز آن ندارد بلکه به آن افتخار هم می کند.

شعارهای مختلفی از جمله بسم الله الرحمن الرحیم در آغاز هر کار، صلوات به عنوان شعار عقائد و احترام به نبوت، حیّ علی خیر العمل در اذان به عنوان شعار تشیع، ذکر آیه استرجاع در فوت عزیزان به عنوان شعار اعتقاد به معاد و شعارهایی از این دست گویای گستردگی این موضوع در جای جای حرکات و سکنات امت اسلامی است و هر کس شعارهای الهی را زنده و بزرگ بشمارد نشانه آن است که قلبی پاک و متقی و پرهیزگار دارد: «ذلک و من یعظم شعائر الله فإنها من تقوی القلوب» **این**

برداشت ها

خوشبختانه یک شعاری که در میان ما زنده مانده و باید آن را بیشتر زنده کرد.....از دنیا برود. ص ۱۸۴-۱۸۵

البته واضح است که از نظر متن واقع آنچه اصل و اساس است، همان اعتقاد به اصول و مبانی است و شعار به منزله پوسته ای است که بر روی آن مغزها و اصول پوشیده شده و ما با این شعارها وابستگی خود را به آن اصول اعلام می کنیم. به عنوان مثال یکی از شعارهای اسلامی که قبل از اسلام نبوده و ابتکار این دین به هنگام برخورد افراد با یکدیگر می باشد، سلام است. سلام شعار اهل بهشت بوده و افشای آن جزء سنت های اسلامی است.

شعارهای مختلف اسلامی باید در پوشش انسان در مجالس و معاشرت های او، در شروع به کارها در نامگذاری ها، در چینش محل سکونت، در تابلوهای نصب شده بر دیوارها و در همه شؤون زندگی باید ظاهر باشد. یعنی اگر کسی از کوچه ما عبور کند یک نشانه ای باید روی خانه ما ببیند که آن خانه بگوید من خانه یک نفر مسلمانم.

همچنین نکته مهمی که توسط استاد مطهری مطرح می شود و متأسفانه کمتر مورد توجه قرار می گیرد این است که اسلام شعار تصویری و عددی ندارد. یعنی هیچ تصویری نیست که نماد معارف اسلامی باشد و ما وظیفه داشته باشیم آن را محترم شمرده، گسترش دهیم. اسلام از ابتدا با ساخت شمایل رهبران اسلامی و با مجسمه سازی و مجسمه تراشی به خصوص برای اولیای دین سخت مبارزه کرده است. و هیچ عددی هم چنین وضعی را ندارد. البته مشخص است که عبادت‌های دینی باید به همان ترتیبی که خداوند فرموده است بجا آورده شوند اما این دلیل نمی شود که اعداد خاصی مثل هفت یا چهل، تقدّس ذاتی پیدا کنند و حامل پیام و محتوای اسلامی باشند.

چرا ائمه اطهار این همه تاکید و اصرار می کردند که عزاداری..... اسلام را می بینیم. ص ۲۱۷-۲۱۸

گفتار هشتم: دفاع از سیزده

همانطور که می دانیم، اعتقاد به نحوست اعدادی مثل ۱۳ یا اشیاء، زمانها و مکانهای مختلف ریشه گسترده ای در میان مردم جهان دارد. این مسأله مهم فرهنگی موجب مشکلات و انحرافات شده تا حدی که توجه استاد مطهری را به خود جلب نمود و باعث شد که سخنرانی ۱۶ فروردین ۱۳۴۹ در حسینیه ارشاد را با عنوان «عجیب دفاع از سیزده» بیان کنند. توجه به نوع بیان مسأله و نتیجه گیری استاد، ما را با ابعاد علمی و مترقی یک عالم روشنفکر آشنا می کند:

دو خاصیت در بشر هست که سبب پیدایش فکر نحوست در اشیاء و اعداد شده است. یکی این که انسان به طور کلی خودخواه است و یک حالت گریز از مرکز در مسأله قبول مسئولیت ها دارد و دیگر آنکه روحیه تنبلی دارد و در تحلیل قضایا بیشتر به خیال پردازی متمایل می شود تا اینکه از طریق کاوش علمی و عقلی علت واقعی مسائل را درک کند.

از این رو مشکلات پیش آمده تقصیر را بر گردن زمان و مکان و حوادث بی ربط می اندازد. این در حالی است که بزرگترین کشفی که در دنیا به حال بشر مفید و سعادتمند و بسیار عمیق و ارزنده است ولی بشر کمتر می خواهد زیر بار آن برود این است که بفهمد درد انسان در خود او و منشأ همه بدبختی هایش خودش است نه چیز دیگر و همچنین تبدیل سرنوشت هم جز به دست خود او نیست.

سپس استاد مطهری با ذکر احادیث و روایاتی در این باره به این اصل کلی اشاره می کنند که بشر باید بداند خدا پاداش و کیفر را روی یک حساب معین و بر اعمال، افکار، عقاید و اخلاق نیک یا بد بشر می دهد. بنابر این نباید در این زمینه ها کوچک ترین تقصیری را بر عهده عدد ۱۳ یا روز ۴شنبه یا صدای کلاغ و امثال آن بگذارد.

به خدا قسم که این حرف ها که ایام را گنه کار بدانید و برای آنها شئامت و نحوست قائل شوید نه تنها فایده ای به حالتان ندارد بلکه خداوند شما را معاقب خواهد کرد و علیه شما اعلام جرم خواهد کرد..... بدبختی تو شد؟ ص ۱۷۴